أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 اگر نظر شریف رفقا باشد در مجالس گذشته تا حدودی راجع به ارتباط انسان در مسائل سلوكی و ارتقاء روح و نفس و تجرد جوهری و به فعلیت درآوردن استعدادها با كیفیت تغذیه و غذایی كه انسان می‌خورد بگونه‌ای كه كاملا ملموس و مشهود است صحبت شد. و با توجه به این مسئله همه ادیان الهی و لواداران شرایع الهی و زعمای دین و اولیای الهی و عرفا تأكیدهایی نسبت به نوع غذا و كیفیت آن به شاگردانشان داشتند. در این مسئله همان طوری كه قبلا خدمت رفقا عرض شد در مكتب عرفان از دو جنبه افراط و تفریط باید مسئله منحاض شده و جدا شود و جنبه اعتدال باید به خود بگیرد و اگر بنده بخواهم راجع به این مسئله افراط كه چه آفاتی برای سالك و سائر الی اللَه دارد صحبت كنم، از مطلب خارج می‌شویم. ولی اشاراتی در ضمن صحبت‌ها انشاءاللَه به این مسئله خواهیم داشت.

 این مسئله همیشه مورد دقت و تأمل بوده است كه راجع به كیفیت تغذیه از مورد حرام اصلا به طور كلی راه انسان را به سوی خدا می‌بندد و سد می‌كند و كدورتی در نفس ایجاد می‌كند كه آن كدورت با حركت به سوی خدا در تعارض و تقابل مستقیم است. كسی كه معامله‌ای می‌كند و معامله او معامله ربوی باشد، كسی كه از راه غِش در معامله سودی ببرد و منتفع شود، كسی كه از راه فریب و نیرنگ یك بهره‌ای به دست بیاورد، كسی كه از راه فروش موارد محرّمه مثل خمر، میته، ... مال به دست بیاورد.

 در زمان سابق و رژیم گذشته، از این گوشتهای منجمد خارجی می‌آوردند كه حرام بود و نجس بود و طبعا خوردن آن هم حرام بود. من یادم است در مسجد قائم یك شخصی بود كه می‌آمد و به اصطلاح از افراد پر و پا قرص مسجد و مرحوم آقا هم بود. این شخص یك اشتغالی داشت نمی‌دانم چه بود، بعد رفت یك سالن غذاخوری درست كرد در همان حدود مسجد قائم، من یك روز داشتم می‌گذشتم كه دیدم یكی از دوستان ما به او می‌گوید فلانی شما در گوشتهایت داری از این گوشتهای منجمد هم می‌آوری؟! یك سری تكان داد گفت بله بله متأسفانه ما هم گرفتار شدیم! ما هم مبتلا شدیم ...! همین؟! تمام شد؟! خدا پدرت را می‌دهد دستت! متأسفانه چیست؟ آن وقت بلند می‌شوی می‌آیی پشت سر آقا نماز هم می‌خوانی، این كه نشد كار، اینها همه حساب دارد، كتاب دارد، این مالی كه شما الان داری به دست می‌آوری و با آن برای زن و بچه غذا تهیه می‌كنی و به آنهایی كه غذا می‌دهی به دروغ و به خلاف غذا می‌دهی، حالا بماند كه یك یك باید جواب آنها را در روز قیامت بدهی، حالا آنها بماند، بالاخره این بهره‌ای كه به دست می‌آوری و با آن غذا تهیه می‌كنی ....

 شما خیال می‌كنید كه اینهایی كه آمدند كربلا به جنگ با سیدالشهدا و به قتال با پسر رسول خدا آمدند چه كسانی بودند؟ همین‌ها بودند، همین متأسفانه متأسفانه آلوده شدیم، یادم آمد متأسفانه آلوده شدیم!، اگر چه به ظاهر الان كربلایی وجود ندارد، ولی خب كربلا هم هست، همین امشب هم كربلا است، همین امشب، شب جمعه، امشب كربلا است، همین شخص با یك كیسه زر، با یك بدره و یك مشت زر و درهم، با یك تهدید، با

 یك وعده، می‌آید و پسر پیغمبر را هم می‌كشد مثل آب خوردن، مثل آب خوردن می‌كشد، ككش هم نمی‌گزد، خب همین است دیگر، همین مالها، همین غذاها و همین مسائل است كه برای انسان كم كم می‌بندد، دل را می‌بندد، می‌بندد، می‌آمد نماز می‌خواند، صف اول، صف دوم می‌ایستاد، نماز می‌خواند، همین آقا و گاهی هم دعای بعد از نماز را همین می‌خواند، دعای بعد از نماز ...

 یكی از رفقا پارچه فروش بود در همان زمان و الان هم انشاءاللَه كه خدا همه ما را دستگیری كند و به راه راست هدایت كند و در مسیر راست ما را مستقیم كند، الان هم ایشان در قید حیات هستند. یك وقت به مرحوم می‌گفت كه آقا یك روز یكی از همین بازاریها آمد و از ما یك مقداری پارچه خرید، پارچه‌های بسیار زیادی خرید، آن وقت پاییز بود، موقع زمستان بود، یك نوع خاص پارچه طبعا مورد نیاز است، آمد از ما گرفت و برد و پولش را هم نیاورد و در پرداخت تعلل می‌كرد. بالاخره یك روز دیدیم چند تا حمال گرفته و این پارچه‌ها را پس آورده، حالا اینهایی كه پس آورده مثلا از یك توپ پارچه نصفش را فروخته و نصف دیگرش را نفروخته، آن نصفه را پس آورده است، از یك توپ پارچه دیگر كه پس آورده همه‌اش را فروخته و فقط دو متر باقی مانده، آن دو متر را آورده! گفتیم آخر این چه وضع خریدی است؟ این چه وضع فروشی است؟ خلاصه گفتیم شما این جوری از ما خریدی آخر این رسم كجاست؟ گفت همین است. خلاصه ما به یك زور و زحمتی، این را ببین، او را ببین، تا توانستیم حداقل بگوییم بابا این خرده‌ها را ببر. حالا آنهایی كه پس آورده و فصل زمستان هم تمام شده بود و روی دست ما باد كردند. می‌گفت یك روز رفته بودیم در همان مسجد بازار نماز بخوانیم، امام جماعت نیامده و خب مؤمنین، مؤمنین با عین، معمنین! خیلی ایمانشان قوی است! این قدر قوی است كه عین را باید از آن ته حلق گفت، كه معمنین خیلی ایمان قوی دارند این مؤمنین نشستند كه با هم یك امام جماعت پیدا كنند به جای آن آقا كه نیامده، خلاصه گشتند بهتر از این پیدا نكردند! آقا را برداشتند عبا انداختند روی دوشش كه بیاید نماز بخواند گفتم به به! عجب امام جماعتی! عجب امام جماعتی! این نماز جماعت كه دیگر به عرش خدا می‌چسبد! دیگر اصلا پایین نمی‌آید! التفات می‌كنید؟ اینها همین هستند اینها همین افرادی هستند كه آمدند و در كربلا امام حسین را كشتند و اصحاب امام حسین را كشتند و اولاد امام حسین را سر بریدند و گوشواره از گوش كندند ... اینها كه می‌گویم شوخی نمی‌كنم حرفهایم جدی است گوشواره را همین‌ها از گوش دختر امام حسین كندند همین‌ها، دیدیم در این تعزیه‌ها گاهی عكس‌ها را می‌كشند، عكس شمر را می‌كشند كه دندانش آمده تا اینجا! نه بابا، شمر دندانش تا این جا نیامده بود، عمر سعد یك سیخ این جایش درنیآمده بود، آن یكی سنان دم درنیآورده بود، اینها نیست، اینها خب حالت بغض مصوِّر و نقاش را تصویر می‌كنند، بلكه اینها از وجوه مردم بودند، مردم به اینها اقتدا می‌كردند، در مساجد به اینها اقتدا می‌كردند، اینها آمدند گوشواره از گوش دختر پیغمبر ... كجا هستیم ما؟ كجا هستیم؟ می‌گویم آقا صف دوم، صف اول می‌ایستاد و دعا هم می‌خواند آن وقت در رستورانش گوشت مرده به مردم می‌داد و می‌گفت آلوده شدیم متأسفانه!! یك سری هم تكان می‌داد، خاك بر سرت كنند، آلوده شدیم؟ تمام‌

 شد؟ با آلوده شدیم تمام شد قضیه؟ این است مسئله؟ وقتی كه استاد مرحوم والد به ایشان می‌گویند كه شما چرا این كارها را انجام دادی كه بنده توضیح این مسائل را قبلا داده‌ام ایشان می‌گفتند آقا اگر این كارها را نكنیم مردم بهای می‌شوند ایشان می‌گویند آقای آقا سیدمحمدحسین مردم بهائی هستند، مردم بهائی هستند آقاجان، هر چه بگویند اشهد ان لا اله الا اللَه و معتقد به دوازده امام باشند.

 به راحتی می‌آییم و به خاطر آن باور سست، نسبت به تبعات مطلب و عقبات مسئله و مسائل پیش رو خود را با ظواهر می‌آییم و آلوده می‌كنیم و كم كم آن روزنه‌های نفوذ مطلب را، آن روزنه‌ها را یكی یكی می‌بندیم، می‌بندیم، آن حالت آمادگی را یكی یكی از دست می‌دهیم، دیدید وقتی كه شما در یك مجلسی هستید، مجلس ذكری هستید، مجلس توسلی هستید، مجلس ذكر اهل بیت هستید، چه حالی به شما دست می‌دهد؟ در حرم هستید، در یك مقام مقدسی هستید، در مقام طهارت هستید، چه حالی دارید؟ چه حال و هوایی دارید؟ احساس می‌كنید كه با وضعیت دو ساعت قبلتان تفاوت دارید، احساس می‌كنید حالت شما و روحیات شما و صفات و ملكات شما با آن چه را كه دیروز با شما محشور بود و قرین بود تفاوت پیدا كرده است، حالت ترحّم در شما تقویت شده، حالت عطوفت تقویت شده است، حالت جود و بخشش بیشتر شده است، اینها همه مال چیست؟ مال همین وجود روزنه‌هایی است كه به واسطه این روزنه‌ها انسان می‌تواند ربط برقرار كند، این روزنه‌ها اگر بسته شود ربط هم قطع می‌شود، ربط هم قطع می‌شود.

 یك روایت عجیبی است از رسول خدا كه می‌فرمایند: اذا أردتم أمرا خیر یا اذا أردتم الخیر فاستبقوا من الشیطان، یمنعكم بعد ذلك. وقتی كه در یك حالتی قرار دارید كه احساس می‌كنید می‌خواهید یك كار خیری انجام بدهید، یك قدمی بردارید، یك امر خیری را برای مؤمنی، برای اجتماع، برای مردم، برای قوم و خویش، برای رحِم و برای رفیق و دوست می‌خواهید قدمی بردارید، زود انجام بدهید، زیرا اگر این فرصت بگذرد دیگر معلوم نیست كه شیطان بگذارد شما بر سر آن اراده و نیت خودتان پایدار باشید. می‌آید وسوسه می‌كند، كم كم می‌بینید آن حال آمادگی را ندارید، یك‌خرده سست شدید، یك‌خرده بی‌میل شدید، الان قوه شما زیاد است، قدرتتان برای انجام زیاد است، آمادگی نفس زیاد است، ولی دو ساعت كه می‌گذرد: حالا بگذار فردا، بگذرد ببینم چه می‌شود، فردا بشود ...

 در حالی كه وقتی كه در مجلس بودید ببینم چه می‌شود را نمی‌گفتید، ببینم چه می‌شود و حالا ببینم را نمی‌گفتی، این به خاطر چیست؟ به خاطر این است كه آن حال كم شد، بسته شد، بسته شد آن روزنه‌ها جمع شد.

 لذا می‌فرمایند وقتی اراده خیر می‌كنید همان جا انفاق كنید، همان موقع كه انجام بدهید می‌ماند سفت و محكم این اثر را می‌گذارد، فرصت را از دست ندهید، اغتَنَمُوا الفُرصَةَ فَانَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ‌[[1]](#footnote-1) همین است كه رسول خدا فرمود فرصتها را غنیمت بشمرید كه اگر معطل و مماطله كنید فرصت از دست می‌رود. وقتی هم كه فرصت از دست رفت دوباره بخواهید خودتان را جمع كنید باید به خودتان فشار بیاورید و در موقع انجام‌

 امر خیر می‌بینید حالتان با قبل فرق می‌كند! سنگین شده‌اید! فایده ندارد، دیگر این حال نه این كه فایده ندارد، كم است، پانزده درصد، بیست درصد، سی درصد، كم است، انسان برای امر خیر باید با نشاط باشد، باروحیه باشد، تا بتواند تأثیر بگذارد.

 این مسئله بسیار مهمی است، كه این روزنه‌ها را می‌بندد، این مال حرام خوردن است كه فضا را آلوده می‌كند، چرا؟ چون همان طوری كه سابقاً خدمت رفقا عرض كردم هر چیزی یك ملكوتی دارد، این آبی را كه الان من می‌خورم، این یك اثری دارد، اثرش رفع تشنگی است این مربوط می‌شود به اثر ظاهر، اثری كه در ماده این خداوند قرار داده است رفع تشنگی است، رفع عطش است، سلولهای بدن احتیاج به رطوبت دارند، احتیاج به ارتباط دارند، این ارتباط به وسیله مایعی بین این دو برقرار می‌شود، وقتی كه این ارتباط ضعیف می‌شود، این مایع بین دو سلول غلظت پیدا می‌كند، مغز فرمان می‌دهد كه باید این رطوبت بالا برود بعد انسان تشنه می‌شود، وقتی كه آب خورد عادی می‌شود. این یك اثر ظاهری است شخص مؤمن باشد همین اثر در او پیدا می‌شود كافر هم باشد همین اثر در او پیدا می‌شود. این اثر بین مؤمن و بین كافر و بین پیغمبر و امام و سایر افراد از این نقطه نظر هیچ تفاوتی نمی‌كند. این می‌شود اثر مادی مواد و عنصریات در بدن انسان.

 مطلب دوم كه مهم است اثر ملكوتی است كه بین انجام این فعل و بین نفس و مثال انسان حاصل می‌شود و اختصاصی هم به فعل خوردن ندارد. همان طوری كه عرض شد باید سالك نحوه تغذیه خود را به كیفیتی قرار بدهد كه آن اثر مثال و ملكوت بتواند او را در حركت به سوی تجرد و در حركت به سوی توحید كمك كند نه این كه راه را بر او ببندد. ولی این اثر همان طوری كه عرض شد فقط اختصاص به خوردنیها ندارد، بلكه صحبت كردن‌های ما، كارهای عادی ما، تفكرات ما، نیات ما، تصرفات ما، تمام اینها دارای این اثر هستند.

 یك تفكر در ذهن انسان می‌آید، انسان می‌بیند قبض پیدا كرد، حالش عوض شد، یك تفكر در ذهن انسان می‌آید، یك خاطره در ذهن انسان خطور می‌كند، انسان می‌بیند انبساط پیدا كرد و به وجد آمد، صحبتی را می‌شنود حالت كدورت پیدا می‌كند، یك صحبتی از اولیای خدا را می‌شنود، گاهی اوقات دو دقیقه، دو دقیقه كلام اولیای خدا را شنیدن، انسان را از جا بلند می‌كند و به حركت درمی‌آورد. صحبت یكی است، آن صحبت از دهان كسی برآمده است كه قلبش متصل به ملكوت است، پس مثال او مثال ملكوت است، و این سخن از دهان كسی برآمده است كه قلبش و سرّش و ضمیرش متصل به جهیم و عقبات و دركات نار است و عالم ظلمت و كدورت است. فلهذا وقتی كه شما دو دقیقه صحبت یك نفر كه دارای كدورت است، یك آدمی‌كه دروغ می‌گوید، همین حرف عادی او را بشنوید كه آقا این لیوان آب را از این جا بیاور، اینجا یك دفعه می‌بینید برگشتید، چرا؟ چون این آدم، آدم دروغگو است. قلبش مكدر است، قلبش ظلمانی است، آدمی كه فاسق است، آدمی كه خان است، آدمی كه ظالم است و ظلم می‌كند، جائر است، وقتی كه صحبت می‌كند می‌بینید گرفته شدید، با این كه حرفهای بدی هم نمی‌زند، حرف بدی نمی‌زند، ولی می‌بینید گرفته شدید، این گرفتگی‌

 به خاطر چیست؟ به خاطر ملكوت سخن است كه از دهان او برمی‌آید، نه به خاطر حرفهای اوست، حرف او حرف عادی است، مثلا دیروز رفتم در آن جا و این كار را انجام دادم و بعد برگشتم، پنج دقیقه فقط چیزی را تعریف می‌كند، حرفی نزده، مسئله مهمی نگفته، ولی شما می‌بیند كه مكدر شدید. این كدورت از كجا آمد؟ این كه حرف بدی نزده است، این كه سبّ نكرده، این كه دشنام نداده، این كه كفر نگفته است. ولی قلب مكدر است، لذا گفته‌اند كه نباید هر چیزی را گوش داد و پای سخن هر كسی نباید نشست، برای این مسئله است كه انسان ناخداگاه ...

 یكی بود در زمان سابق، خب در همان زمان سابق، بعضی از اینها آمدند، سخنوران آمدند نمی‌دانم گویندگان آمدند، از اینها بودند و سخنرانی بود و ... و آنهایی كه سنشان اجازه می‌دهد و آن مسائلی را كه در آن موقع بود به یاد دارند متوجه عرایض بنده می‌شوند، كه خب چه مسائلی بود و چه بساطی بود.

 یك شخصی بود از همین افراد و از همین سخنوران وقتی كه صحبت می‌كرد جداً مانند یك ساحری كه با سحر كلام خودش، با سحر خودش‌ قالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ‌[[2]](#footnote-2) در مقابل حضرت موسی وقتی سحره آمدند كه مردم را بر مقتضای اراده خود برگرداندند، مردم مار دیدند، در حالی كه آن طناب بود، ولی مردم مار می‌دیدند. یعنی سحره بر مثال و بر تخیل و توهم راعی و ناظر غلبه می‌كند، به واسطه یك قدرت نفسانی و به واسطه یك حركاتی كه حالا خود این یك بحثی دارد. كه حالا چه حركات موازی و معتدلی باید انجام بدهد كه ذهن مخاطب مخصوصا افرادی كه از نقطه نظر نفس دارای نقاط ضعف هستند، اینها را ببرد در توهم و وقتی كه برد در توهم آن خواست خودش را به صورت در او القاء می‌كند و او همان را می‌بیند كه این می‌خواهد و در این جا دیگر مسائل خیلی زیاد است و این جا جای صحبت آن نیست. چون خیلی بحث قابل برای گفتگو و كشش است، خیلی زیاد، كه چگونه صحبت‌ها اثر می‌كند و اینها را اگر خدا بخواهد و توفیق بدهد شاید در ادامه سلسله همین مباحث راجع به كیفیت سخن گفتن و همنشینی با رفیق و كیفیت اتخاذ رفیق و صدیق و آثاری كه می‌تواند این مسئله بر ما به وجود بیاورد انشاءاللَه صحبت بكنیم.

 واقعا وقتی كه این شخص صحبت می‌كرد و سخن می‌گفت افراد را مسحور می‌كرد، مسحور، یعنی سحر می‌كرد، سحر یعنی قوای مخیله و واهمه آنها را در اختیار می‌گرفت و آنها را برمی‌گرداند به همان افكار و به همان نحوه تفكری كه او به دنبال القای آن تفكر بود. لذا می‌دیدیم افرادی كه پای صحبت‌های این می‌رفتند خیلی عجیب بود اول كه می‌رفتند یك فرد عادی بودند، عادی بودند، با آدم می‌گفتند، می‌خندیدند، تبسم می‌كردند، حالشان، وضعیتشان عادی بود، ولی یك وقتی می‌دیدی ابروی ایشان این جوری شده!! بابا چه شده؟ ما كه كاری نكردیم! مسئله‌ای پیدا شده؟ مشكلی پیدا شده است ...؟ و كم كم فاصله می‌گرفتند و نگاه به چهره اینها كه می‌كردیم: چرا اینها این طوری شده‌اند؟ چرا چهره‌های ایشان به این وضعیت درآمده؟ چرا یك حالت صلبیت، سفتی و جمود در وجنات اینها مشاهده می‌شود؟ حرف كه می‌زنی ... من این را قبول ندارم ...!! یواش بابا، صبر كن ...، نه این حرفهای شما همه غلط است! تا به یك جایی می‌خواهد برسد، نه!

 من این حرفها را قبول ندارم! چه بود قضیه چه شد؟ چرا دو هفته پیش این جور نبودی؟ چرا یك ماه پیش این جور نبودی؟ چرا یك ماه پیش مطالب را با آغوش باز استقبال می‌كردی؟ چرا یك ماه پیش روی مسائل فكر می‌كردی؟ چرا الان خودت را می‌بندی؟ چه شده؟ چه تحولی پیدا شده است؟ چه شده قضیه؟

 یكی از همین افراد بود اتفاقا از خویشان سببی ما هم بود، او به مسجد می‌آمد و صحبت‌های مرحوم آقا و جلساتی كه ایشان داشتند را شركت می‌كرد. البته جزو همان دوستان خاص نبود، ولی خیلی مایل بود بر این كه ارتباطش را با ایشان خیلی مستحكم كند و خلاصه احساس می‌كرد كه خبری در این جا هست كه در جای دیگر نیست. این احساس را واقعا داشت و مُصر بود و می‌آمد و استفاده می‌كرد. حتی یادم است كه یك روز به مرحوم آقا گفت كه آقا صحبت امروز شما را شش ماه باید ما برویم و به دنبال آن تا ببینیم شما چه گفتید! حتی یك همچنین تعبیرهایی هم می‌آورد.

 ولی به دام این شخص افتاد، دیگر شروع كرد به رفتن و در مجالس این بنده خدا شركت كردن، بنده خدا كه چه عرض كنم او كه بنده شیطان بود! در مجالس او شركت كردن و در محافل و ... كم كم دیدیم نه، نمی‌آید، به جلسات جمعه نمی‌آید، فرض كنید كه شبهای سه شنبه، خب مرحوم آقا تفسیر داشتند، مطالب اخلاقی داشتند یا تفسیر احادیث قدسی مثل حدیث یا عیسی یا عیسی كه متأسفانه هیچ كدام اینها در دسترس نیست ایشان می‌فرمودند: ایشان را دیگر كم می‌بینیم!

 یك روز ما در یك مجلس افطاری بود كه منزل یكی از ارحام بود كه خب ایشان هم بودند همین كه من نگاه كردم من كه اصلا خبر نداشتم، من اطلاع نداشتم او در مجالس آن آقا دارد شركت می‌كند، در سخنرانی‌ها دارد شركت می‌كند، من خبر نداشتم دیدم این چرا این جوری است؟ چرا این جوری به ما نگاه می‌كند؟ مگر من چه گناهی كرده‌ام؟ مگر چكار كرده‌ام؟ چرا این جوری دارد به ما نگاه می‌كند؟ چرا این قدر رنگش برافروخته شده؟ قرمز شده بود، تا این كه بالاخره افطاری خوردیم و صحبتی نشد و مرحوم آقا آمدند برای مسجد، ولی ما ماندیم، ماندیم و قرار بود یك ربع و بیست دقیقه بعد از آن بیایم چون با والده و خانواده بودیم، قرار بود من والده را برگردانم منزل، موقعی كه داشتیم می‌رفتیم مرحوم آقا رو كردند به من و به نحوی كه آن شخص و بقیه متوجه نشوند آهسته گفتند:" خیلی طول نده و زود برگرد" این را به من گفتند و حركت كردند و آمدند.

 وقتی كه سفره را جمع كردند، كم كم صحبت شد و دیدیم بله بیا خانه‌ات آباد ببین چه خبر است! شروع كرد صبحت كردن و ما هم دیگر آمدیم به میدان، و یادمان رفت از این كه پدرمان گفته بود اینجا توقف نكنم و زود برگردم و خلاصه شروع كردیم یك ساعت ... دیگر هر چه دلش خواست نثار ما و پدرمان كرد و آن را خیلی با ایماء و اشاره و كنایه و بعد دیگر خلاصه یكی به در بزن یكی به میخ بزن، اصلا دیدم این تمام راهها را به روی خودش بسته است و چنان مست مست مست هیچ روزنه‌ای از خودش دیگر باقی نگذاشته است. آن چنان دل ما گرفت و آن چنان تكدّر پیدا كردیم و آن چنان وضع ما به هم ریخت كه وقتی آمدم به‌

 مسجد تا آقا به من نگاه كردند فرمودند:" مگر نگفتم نمان؟!!" از آن قیافه نحس ما از ده فرسخی پیدا بود كه چه بر سر ما آمده است.

 خب او تمام زوایا را بسته بود، بعد مرحوم آقا فرمودند:" كه هر كسی پای صحبت این شخص بنشیند زیرآب او زده خواهد شد" خب چرا این طور است؟ چون ما هنوز به مرتبه فعلیت و استكمال وجودی نرسیده‌ایم كه بتوانیم در مقابل این هجمات وِقایه داشته باشیم و خودمان را حفظ كنیم و نگه داریم. می‌گویند وقتی عرق كردی، ورزش كردی، راه رفتی، از حمام درآمدی، در معرض باد قرار نگیر سرما می‌خوری، می‌گویی نخیر ما باید بیاییم مقابله كنیم با این جریان ... خب بابا سرما می‌خوری می‌افتی می‌میری، شوخی هم ندارد قضیه، می‌میری، باید قاعده و قانونی را كه پروردگار در این طبیعت برای ما قرار داده است را رعایت نمود. بعداً به یك مرتبه می‌رسید كه حتی عرق هم كه بكنید و در مقابل باد قرار بگیرید سرما نمی‌خورید، فعلا نه، فعلا باید حفظ كرد، طفل شیرخوار را باید حفظ كرد، بچه را باید حفظ كرد، روح لطیف را باید حفظ كرد، اینها مسائلی است كه باید حفظ كرد. این مسائل در مرد به یك قسم است، در زن به یك قسم است، كه بعضی از این مطالب را در مجالس مربوط به سلوك خانمها و مخدرات بنده عرض كرده‌ام و عرض می‌كنم كه به چه دلیل راجع به خانمها و مخدرات این دستورات است؟ دلیلش چیست؟ خب دلیلش همین است كه قوای زن نسبت به قوای مرد جنبه انفعالی دارد و مرد به واسطه تقابل و روبرو شدن و مواجهه چه مواجهه حضوری و چه مواجهه غیرحضوری بر نفس او برتری پیدا می‌كند، این نكته‌ای است كه ما از او غافل هستیم، یك مرتبه می‌بینیم ای دل غافل حالا بیا و ببین كه چه اتفاقی افتاده است! این مسئله مربوط به مسله ملكوتی است.

 نكته‌ای را كه خیلی از دوستان در سوالاتشان از بنده سوال می‌كنند راجع به موارد مشتبه است كه در موارد مشتبه چه باید كرد؟ خب مورد حرام اگر انسان متوجه شد، مثلا می‌بیند كه در جای كه می‌رود، می‌داند كه این شخص اموالش حلال نیست، خب چیزی نمی‌خورد یا این كه اموالش مخلوط به حرام است، كه در این موارد بنده عرض كردم به میزان آن مقداری كه خورده به فقیر صدقه بدهد، این رفع آن مطلب را می‌كند و البته بهتر است كه انسان تناول نكند، چون بالاخره تأثیر می‌گذارد این كه بنده عرض می‌كنم در موارد ضرورت است، یعنی وقتی كه هیچ راه و چاره‌ای برای انسان باقی نماند، در این صورت انسان باید به حداقل اكتفا كند. خب در این صورت باید برای این كه اثرش كم شود آن مال را به مقداری كه مصرف كرده است به فقیر بدهد از باب صدقه تا این كه تا حدودی رفع آن كدورتی كه برای او حاصل شده است به واسطه این بشود. چون بالاخره تأثیر دارد، فضا تأثیر دارد، این تأثیر فضا را ما نمی‌توانیم انكار بكنیم، خیلی مسئله واقعا عجیب است، خیلی عجیب است، الان از این مطالب ما به طور كلی غفلت كرده‌ایم و این مطالب را سرسری می‌گیریم، می‌گویند: این حرفها چیست؟! غذای مشتبه چیست؟! این قدر در دین به این مسائل توجه نشده؟! ما محكوم به ظاهر هستیم؟! ... آقاجان من همین حرفها است كه ما را نگه داشته است و داریم در جای خود درجا می‌زنیم، همین مسائل است، همین مطالب است.

 مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی از مراجع بزرگ و اولیای الهی این دومی‌اش مورد نظر بنده است می‌فرمودند: درسها را همه ما خواندیم ولی به كجا رسیدیم؟ و به كجا رفتیم؟ كتابها را همه خواندیم‌

 ولی چه نتیجه‌ای از این كتابها گرفتیم؟ و برای مردم چه سودی داشته است؟ این انبار كردن اطلاعات ما و مطالب ما چه سودی داشته است؟.

 یكی آمده بود در زمان سابق پیش مرحوم آقا وجوهات حساب كند، ایشان فرمودند:" این وجوهات شما از راه مُشتبَه به دست آمده است و من نمی‌پذیرم" مبلغ آن هم خیلی زیاد بود، هر چه اصرار كرد ایشان گفتند:" من نمی‌پذیرم، نمی‌پذیرم، برو آقاجان" بعد رفته بود پیش یك شخص دیگر كه او هم اتفاقا از منتسبین بود گفته بود آقا بیایید اینجا! پس ما این درسها را برای چه خوانده‌ایم؟! ما آمده‌ایم كه كار شما را راحت كنیم! آمده‌ایم مشكل شما را حل كنیم! بار را از دوش شما برداریم .... بیا بیا آقا اینجا و رفت پیش او و یك‌خرده چك و چونه و كم و زیاد و این حرفها، از همین كارهایی كه بله، همه جا هست ... من دیدم مرحوم آقا این قضیه را برای كسی تعریف می‌كنند و می‌گویند آقاجان من بنده با شما می‌آیم و همراهی می‌كنم ولی تا كجا؟ تا دم در جهنم! از دم در جهنم دیگر دكتر اجازه نداده است ما دیگر وارد شویم! (مزاح) بله مزاج ما با جهنم جور در نمی‌آید، تا دم در جهنم ما با شما همراهی می‌كنیم، از آن جا به بعد خداحافظ. اما او چه می‌گوید؟ نه آقا ما كارت را راه می‌اندازیم! درست می‌كنیم! بیا بیا ...

 یك بنده خدایی آمده بود و می‌گفت كه آقا، بعضی از آقایان خلاصه ارفاقهایی دارند ... گفتم آقا بنده این درسها را نخوانده‌ام برو پیش همان كسانی كه این درسها را خوانده‌اند! بنده سوادم در آن حدی نیست كه بتوانم! از بی‌سوادیم هست! چه كنم؟ برو پیش باسوادها كه مشكلت حل شود!!

 این رفته بود پیش آقا سیدجمال الدین گلپایگانی، آقا سید جمالی كه این درسها را بر اساس تفقّه اهل بیت خوانده است، آن وقت آن یك چیزی می‌شود، بر اساس فهمی‌كه از ناحیه اهل بیت آمده است و بر اساس راهی كه امام صادق علیه‌السّلام نشان داده است، بر آن اساس و بر آن اجتهاد.

 انشاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد و دیگر بدایی حاصل نشود این رساله اجتهاد و تقلید مرحوم آقا رضوان‌اللَه‌علیه كه تقریر درسهای مرحوم آیت اللَه مرحوم آقا شیخ حسین حلّی استاد ایشان بوده است كه در نجف بسیار مرد بزرگی بوده است و بسیار از ایشان تعریف می‌كردند و از او تعبیر به علامه حلّی ثانی می‌كردند، چون اتفاقا خود ایشان هم اهل حلّه بوده است و خیلی تجلیل و تكریم و تعظیم از این مرد بزرگ می‌كردند و من هم در بعضی از نوشتجات‌ام خاطراتی نقل كرده‌ام از صفای دل و صداقت و آن معنویت و واقعیت این شخص، دیگر مگر انسان آه بكشد برای امثال ایشان، برای چند درصدی هم اگر باشد انسان باید حسرت آنها را داشته باشد.

 علی كل حال انشاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد در آن رساله مطالبی را بنده عرض خواهم كرد چون قرار بر این است كه جهت آن رساله یك تذییلات و یك تحشی داشته باشیم و یك مقداری نسبت به بعضی از مطالب آن توضیحاتی بدهیم. انشاءاللَه رفقا خواهند دید آن واقعیت اجتهاد را و واقعیت تقلید را، كه كدام اجتهاد، اجتهاد امام صادقی است؟ كدام اجتهاد اجتهاد امام باقر است؟ و كدام تقلید مورد نظر ائمه علیهم السلام‌

 است؟ همین طور و به همین كیفیت مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی از زمره فقهایی بودند كه آن حقیقت فقه را با مشام جانشان استنباط می‌كردند و از مصادیق آن حدیث عجیب و غریب و كوبنده و تكان دهنده در مصباح الشریعه بودند. قال الامام الصادق علیه‌السّلام لا یحِلَّ الفُتیاء لِمَن لا یصطَفی مِن اللَه تَعالی بِصَفاءِ سِرِّه وَ إخلاصِ عِلمِه وَ عَلانِیتِهِ وَ بُرهَانِ مِن رَبِّه فِی كُلِّ حَال، لِأن مَن أفتَی فَقَد حَكَمَ وَ الحُكمُ لا یصِحُّ إلا بِإذنِ مِن اللَه عزّ وَ جَلّ وَ بُرهَانِهِ وَ مَن حَكَمَ بِالخَیر بِلامُعَاینَه فَهُو جَاهِلٌ مَأخُوذٌ بِجَهلِهِ وَ مَأثُومٌ بِحُكمِهِ كَمَا دَلَّ الخَبَرُ العِلمُ نُورٌ یقذِفُهُ اللَه فِی قَلبِ مَن یشاء، قَال النّبی صلی‌اللَه‌علیه‌وآله أجرَأكُم عَلَی الفُتیاءِ أجرَأكُم عَلَی اللَه عَزّوَجَلّ أو لا یعلَمَ المُفتِی أنّهُ هُوَ الَّذِی یدخُلُ بَینَ اللَه تَعَالی وَ بَینَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الحَائِرُ بَینَ الجَنّهِ وَ النَّارِ.[[3]](#footnote-3)

 ما كجاییم؟ ما كجاییم؟ فتوا یعنی اعلان حكم، فتوا با حكمی كه مجتهد می‌دهد دو تا است، یك وقت مجتهد یك حكم می‌دهد و می‌گوید این حكم من است هر كسی می‌خواهد تقلید كند و هر كه می‌خواهد نكند، این حكم حكم من است به این فتوا نمی‌گویند، به این اصرار حكم می‌گویند، فتوا جنبه اثبات دارد، اعلان دارد، ابراز دارد، اعلام دارد كه ای مردم بیایید و این مطلب را بشنوید و به آن جامه عمل بپوشانید، این را می‌گویند فتوا، امام صادق علیه‌السّلام چه می‌فرماید؟ لایحل الفتیاء، جایز نیست فتوا دادن، حرام است، حرام است فتوا دادن برای كسی كه قلبش هنوز متصل به ملكوت نشده باشد، و احكام را از منابع ملكوت، نه از روی كتاب، نه از روی جواهر، احكام را از ملكوت و منابع ملكوت دریافت نكرده باشد. باید از روی برهان و دلیل قاطع كه همان استناره قلب است كه به واسطه اناره ربّ، قلب او مستنیر به انوار ساطعه از ناحیه صقع ملكوت است باشد. مطالب را و قضایا را می‌بیند، می‌بیند، می‌بیند، وقتی گوشت كوسه را می‌آورند در جلوی او می‌گذارند ظلمت را در این گوشت می‌بیند، می‌بیند، وقتی كه شطرنج را می‌آورند و در مقابل او قرار می‌دهند آن كدورت لعب به شطرنج را مشاهده می‌كند، این فرد فردی است كه می‌تواند اعلان حكم كند، اعلان، آی مردم بیاید تقلید كنید، این را امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید ....

 مرحوم آقا سیدجمال گلپایگانی از زمره این افراد بود بالاتر از آقا سیدجمال مرحوم قاضی بود كه خب آن حساب دیگری داشت. او كه دیگر اصلا در یك افقی بود كه اصلا در فكر ما و فهم ما نمی‌گنجند. مرحوم آقا تعریف می‌كرد از قول خود آقا سیدجمال بلاواسطه، این قضیه كه من نقل می‌كنم قضیه‌ای است كه از ایشان شنیدم بلاواسطه و ایشان هم از مرحوم آقای آقا سیدجمال، گفتند: یك روز یكی از افراد اسم بردند حالا من اسم نمی‌برم آمد در نجف از همین معاریف و از اعیان و از افراد سرشناس ایران، آمد به منزل ما در نجف كه وجوهات بدهد، گفتم: این وجوهات تو محل اشكال است و مشتبه به ربا است و من نمی‌پذیرم، هر چه اصرار كرد گفتم: نمی‌پذیرم، نمی‌پذیرم، به اتفاق یكی از رجال سیاسی آمده بود در منزل ما، كه من با آن شخص سابقه سلام و علیك داشتم، بالاخره آن شخص رفت، و بعد دیدم كه رفته نزد یكی از مراجع و با او حساب كرده و او هم پذیرفته و قبول كرده و بعد دوباره به نزد من آمد و گفت كه آقا ما رفتیم خدمت فلانی و ایشان‌

 هم پذیرفتند! من هم گفتم: انشاءاللَه مبارك است، انشاءاللَه خیر است ...

 بعد در یك مجلس ختمی اتفاقا من با آن مرجع برخورد كردم گفتم شنیده‌ام كه فلان كس آمده در اینجا و با شما وجوهات حساب كرده است! گفت: بله ایشان آمده است. گفتم مگر به شما نگفت از فلان مال و فلان مال كسب كرده؟ گفت: بله، گفتم: پس چرا قبول كردید؟ گفت: آقای آقا سیدجمال طلبه‌ها نان می‌خواهند!! نان می‌خواهند!! با این حرفها كه نمی‌شود شكم طلبه‌ها را سیر كرد!!!

 التفات می‌كنید؟ ایشان می‌گفت من گفتم: آقا طلبه‌ها از مال حرام نان می‌خواهند؟ ببینید یك مرجع تقلید دارد می‌گوید از مال حرام باید نان داد، این درسها را ما برای چه خواندیم؟ مرحوم آقا سیدجمال چرا این حرف را می‌زند؟ چون آقاسیدجمال باور دارد به ملكوت مال حرام، ما باور نداریم، خیال می‌كنیم نان، نان است، پلو، پلو است و گوشت هم گوشت است و خورشت قورمه سبزی هم به به چقدر خوشمزه به شرط این كه آشپزش آن را خوب به قوام آورد، انسان یك شكم سیر می‌خورد و می‌گوید عجب غذای خوبی و عجب غذای ... ولی این ملكوتش چه می‌شود؟ چه می‌شود قضیه؟ آن دارد می‌بیند این ظلمت را و آن دیگری كور است، دو فتوا صد و هشتاد درجه در مقابل هم قرار می‌گیرد، یكی می‌گوید حرام، آن یكی می‌گوید واجب!، اصلا واجب!، مباح چیست؟ آقا واجب!! در قبال هم قرار می‌گیرند.

 لذا بزرگان می‌فرمودند كه از خوردن مال مشتبه در مجالس پرهیز كنید، این یكی از دستورات بوده است وقتی كه می‌روید در یك جا ... خب این عجیب است، واقعا عجیب است، انسان می‌بیند احساس می‌كند كه این دو با هم جوردر نمی‌آید، جور در نمی‌آید.

 بعضی از دوستان برای من نقل می‌كردند البته خب زیاد اتفاق می‌افتد، خیلی زیاد وقتی از یك سفر زیارتی برمی‌گشتند، همین چند وقت پیش، یك نفر از سفر عتبات برگشته بود تا مدتها هر جا كه می‌رفت، تا مجلس مجلسی بود كه در آن موقعیت دیانت ضعیف بود حال تهوع پیدا می‌كرد و هی مراجعه می‌كرد به دكتر، می‌فرستادند او را آزمایش ... این كه چیزیش نیست، طوریش نیست، سالم است، پس چرا حال تهوع پیدا می‌كند؟ سر هر سفره‌ای كه می‌نشست ... اصلا شده بود وسیله برای تست سفره، تا غذا مشتبه بود برمی‌گرداند، بعد به من گفتند، گفتم: بابا این جای دیگر كارش مسئله دارد، این قدر او را به دكتر نبرید، او را در خانه نگه دارید، این كار را بكنید ... تا این كه كم كم حال نسبتاً مناسبی پیدا كرد. یكی دیگر از سفر عمره برگشته بود، از سفر عمره برگشته بود، می‌گفت در هر جا كه می‌رفتم، در خیابان می‌رفتم، نه مغازه، مغازه كه اصلا دیگر نمی‌توانستم بروم، غذاهای بیرون را نمی‌توانستم بخورم ...،

 مرحوم آقا چقدر تأكید داشتند بر این كه تا جایی كه می‌توانید غذای بیرون را نخورید؟ البته بعضی از اوقات اشكالی ندارد بر حسب ضرورت، یا این كه انسان خودش برود ببیند این غذایی كه دارد بیرون طبخ می‌شود، طباخ كیست؟ افراد چه كسانی هستند؟ اصلا مسلمان هستند؟ مسلمان نیستند؟ در چه وضعیتی هستند؟ اینها خب همه حساب دارد دیگر، لذا فرمودند حتی الامكان غذای منزل را بخورید، غذایی كه در منزل‌

 طبخ می‌شود، غذایی كه خود عیال انسان طبخ كرده است، خب مشخص است دیگر، غذایی كه افراد، دوستان، رفیق طبخ كردند خب مشخص است. حالا در بعضی از اوقات به نحو ندرت، اینها خب دیگر حكم دیگری دارد. اینها همه تأثیر می‌گذارد، گاهی اوقات انسان در بعضی فضاها كه وارد می‌شود می‌بیند لقمه از گلویش پایین نمی‌رود، یعنی فضا یك فضایی است كه اصلا از گلو پایین نمی‌رود، گیر كرده، پایین نمی‌رود و این برای انسان پیدا می‌شود. یعنی یك همچنین وضعیتی پیدا می‌شود، من می‌گفتم كه نباید انسان هر جایی برود، نباید انسان هر مكانی برود، می‌گویند كه خب نه، چه اشكال دارد؟ خب انسان برود و خودش را نگه دارد؟ خب بابا تو قابلیت داشته باش كه خودت را بتوانی نگه داری، برو هر جا كه می‌خواهی بروی. ولی وقتی كه تو یك همچنین قابلیتی را نداری، اگر بروی و احساس نكنی آن وقت تو از دست داده‌ای نه این كه به یك مرتبه كمال رسیدی. چون از دست دادی نمی‌فهمی، چون آن صفای قبلی خودت را الان دیگر نداری احساس عادی بودن می‌كنی. نه این كه یك مرتبه بالا رفتی و رشد كردی و الان به یك مسئله رسیدی كه برای تو دو جنبه دیگر تفاوتی ندارد و می‌توانی ملاحظه كنی و حفظ كنی. نه، این نیست قضیه این جا است كه باید انسان ملاحظاتی داشته باشد و از موارد شبهه‌ناك باید پرهیز كند.

 خب من امروز خیلی خسته بودم ولی گفتم علی اللَه برویم به زیارت رفقا و دوستانمان، این هم محفلی است برای این كه بیاییم و چند كلمه‌ای صحبتی از این مسائل و از این مطالبی كه خب بزرگان فرمودند ... عند ذكر صالحین تنزل الرحمه. اما عمده این است كه انس پیدا كنیم و رفیق را ببینیم و بلكه به واسطه این برخوردها و این دیدن‌ها آن گرفتاریهای خودمان، آن نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های خودمان با دیدن دوستان و رفقا تا حدودی اعتدال پیدا كند علی كل حال انشاءاللَه خداوند توفیق بدهد كه هر چه بیشتر ما با راه و روش بزرگان آشنایی پیدا كنیم. راه و روش تجربه شده نه از توی كتاب درآمده و گفته شده. افرادی كه رفتند، تجربه كردند، لقمه را جویدند، آماده كردند و گفتند بفرمایید.

 اینها را باید اسوه قرار داد و الگو قرار داد، این افراد را، آنهایی كه حقایق احكام را با چشم دلشان دریافتند و به مرتبه شهود رساندند و بعد می‌گویند آقاجان بیا این كار را بكن، آن كار را نكن.

 گاهی می‌شود آقا اصلا آدم می‌ماند یك چیزهایی می‌شنود یك چیزهایی می‌بیند چیزهای عجیب، اصلا عجیب، مگر می‌شود آقا یك همچنین حرفی؟ مگر می‌شود یك همچنین حكمی؟ آخر مگر می‌شود؟ چه شده؟ به كجا رسیدیم؟ به كجا داریم حركت می‌كنیم؟ كجا داریم می‌رویم؟ وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَه‌[[4]](#footnote-4) مرحوم آقا این آیه را خیلی می‌خواندند و به ما هم توصیه می‌كردند كه همیشه این آیه را بخوانیم. حمد مخصوص خدایی است كه ما را به این مدرسه و به این مكتب و به این راه راه مستقیم و صراط مستوی و مستقیم ائمه علیهم السلام آشنا كرد و اگر هدایت خدا نبود كجا بودیم؟ ما كجا بودیم؟ ما در چه مجالسی بودیم و با چه دوستانی بودیم؟ بروید ببینید. خب ببینید چه خبر است. ببینید اوضاع چیست؟ ببینیم افراد را، خب ببینیم، یك‌خرده به خود بیاییم و قدر بدانیم و قدر بدانیم كه چه راهی در اختیار ما گذاشته‌اند و چه مسائلی را

 سهل سهل ...، مرحوم آقا می‌گفتند ما سفره انداخته‌ایم می‌گوییم بیا، نمی‌آید!! بابا سفره انداخته‌ایم دیگر، خودمان سفره انداخته‌ایم، خودمان غذا آورده‌ایم، خودمان بشقابها را چیدیم، آوردیم، طبخ كردیم، گذاشتیم، می‌گوییم بیا بخور، می‌گوید نمی‌خواهم!! می‌گوید نمی‌خواهم!! ولی نگاه می‌كنیم می‌بینم الحمداللَه خداوند چشم را باز كرده و مطالب را در اختیار گذاشته، مسائل را در اختیار گذاشته است، باید شكر خدا را به جای بیاوریم و از خدا بخواهیم كه هم فهم نسبت به مطالب و هم توفیق متابعت را عنایت كند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. نهج البلاغه صفحه ٤٧١ [↑](#footnote-ref-1)
2. ا- سوره الاعراف (٧) آيه ١١٦ [↑](#footnote-ref-2)
3. مصباح الشريعه صفحه ١٦ [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره الاعراف (٧) آيه ٤٣ [↑](#footnote-ref-4)